

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

عرض کردیم که مشهور فقهاء قائل شده‌اند به اینکه یکی از شرائط مفتی و مرجع تقلید این است که طهارت مولد داشته باشد. یعنی آن لا یكون ولد الزنا.

بعضی از ادله‌ای که برای این شرطیت اقامه شده بود را اشاره کردیم و ملاحظه فرمودید که آن ادله، ناتمام است، ولو اینکه این بحث شاید خیلی ثمره عملی نداشته باشد، اما من دیدم که بحث را باید مقداری دقیق‌تر و روشن‌تر مطرح کرد و إلا مقداری که در همین بحث اجتهاد و تقلید در کلمات بزرگانی مثل مرحوم آقای خوئی و والد بزرگوار ما و دیگران مطرح شده، همان بود که در بحث دیروز عرض کردیم.

تحقیقی در طهارت مولد

بحث «ولد الزنا» در چهار مورد در فقه مطرح شده: یکی در بحث امامت جماعت است که می‌گویند یکی از شرائط امام جماعت این است که ولد الزنا نباشد. دوم بحث شهادت شاهد است، که شاهد، نباید ولد الزنا باشد. سوم در بحث قضاوت است که قاضی، نباید ولد الزنا باشد. چهارم در همین بحث مفتی و مرجع تقلید هم این شرط را مطرح کرده‌اند.

اینجا چند بحث وجود دارد. یکی از بحث‌ها این است که آیا ولد الزنا محکوم به کفر است یا خیر؟

در همین بحث که آیا در مفتی، ولد الزنا بودن اشکال دارد، برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای حکیم در مستمسک می‌فرماید «إن قلنا بكفره» اگر کسی گفت ولد الزنا عنوان کافر را دارد، نتیجه‌اش این است که لازم نیست بگوییم یکی از شرائط مفتی این است که والد الزنا نباشد، این داخل در همان شرط اسلام واقع می‌شود. از شرایط مفتی؛ اسلام و ایمان است، و این داخل در همان قرار می‌گیرد.

حالا آیا ولد الزنا محکوم به کفر است یا نه؟! به سه نفر از فقها مثل مرحوم صدوق، مرحوم سید مرتضی و مرحوم ابن ادریس نسبت داده شده که این سه قائل هستند که ولد الزنا محکوم به کُفر است و احکام کفر بر او مترتب می‌شود.

در اینجا یک روایات مفصل و متعددی در بحث ولد الزنا وجود دارد، مانند «لا یحبني کافرٌ و لا ولد الزنا»، «لا یبغضک إلا ولد زنیة» که اصلاً ولد زنا از مبغضین ائمه طاهرین(ع) هستند و مبغض آنها محکوم به کفر است. آنهایی که مبغض هستند و عداوت دارند اینها محکوم به کفر هستند.

حالا این یک بحثی است که در کتاب الطهاره در بحث کافر باید مطرح شود، البته این بحث را بعضی متعرض هستند و بعضی هم متعرض نشده‌اند. این بحث باید مطرح شود که آیا ولد الزنا محکوم به کُفر هست یا نه؟

آنچه که هست این است که مشهور قریب به اتفاق فقهای امامیه این نظریه را قبول ندارند که بگوییم ولد الزنا محکوم به کفر است و ادله‌ای هم که مطرح شده، حتی بعضی از تعبیر وارد شده است که «ولد الزنا لا یدخل الجنة»، داخل بهشت هم نمی‌شود، روایاتی هست که جمع بین همین روایات یک بحث مستقلی را لازم دارد، که عرض کردم در بحث کتاب الطهاره باید مطرح شود.

اما اگر کسی این مبنا را قائل شد و گفت ولد الزنا محکوم به کفر است، مثل آن نسبتی که به صدوق و سید مرتضی و ابن ادریس داده‌اند، نتیجه‌ی قهری این مبنا این است که ولد الزنا نمی‌تواند مفتی شود، نمی‌تواند قاضی شود.

ملازمه بین باب قضا و باب فتوا

بحث دیگر این است که اگر در باب قضا گفتیم ولد الزنا بودن از موانع است، در باب إفتاء هم باید همین حرف را بزنیم و بگوییم همانطور که در باب قضا قاضی نمی‌تواند ولد الزنا باشد، در فتوا هم همینطور است؟

نقد استاد بر ملازمه و تأیید صاحب جواهر

ما در این چند جلسه مکرر این را تصریح کردیم که بین البابین ملازمه‌ای وجود ندارد. ممکن است یک چیزی در باب قضا شرط باشد و در باب فتوا نباشد، یا بالعکس در باب فتوا شرط باشد در باب قضا نباشد. این را طبق قواعد و ادله درک می‌کنیم.

منتها یک مطلبی را مرحوم صاحب جواهر متعرض شده‌اند که مؤید عرض ماست و باید این فرمایش صاحب جواهر را بیان کنیم.

مرحوم صاحب جواهر (ج40، ص22) فرموده است که شهید در کتاب روضه قائل به این است که جمیع شرایط معتبره در قضا، در فتوا هم معتبر است. بعد خود صاحب جواهر در رد این فرمایش شهید فرموده این فرمایش شهید در صورتی است که ما دلیل در باب فتوا را منحصر به همان ادله‌ی باب قضا بدانیم. اگر گفتیم دلیل حجیت فتوای مفتی و جواز تقلید، همان ادله‌ای است که در باب قضا است، درست است. اما این چنین نیست؛ ادله‌ی باب فتوا، منحصر به ادله‌ی باب قضا نیست.

سپس ایشان به یک ادله‌ای اشاره می‌کنند (و اصلاً تعجب هم این است که در بحث تقلید، فقها اصلاً به این ادله اشاره‌ای هم نفرموده‌اند. یعنی این از استدلال‌های مختص خود مرحوم صاحب جواهر است و عدم ذکر دیگران، از باب این است که توجهی نکرده‌اند نه از باب اینکه قبول نداشته باشند).

ایشان فرموده اولاً ما در باب قضا دلیل عقلی نداریم، اما در باب فتوا و تقلید، دلیل عقلی و عقلانی داریم که همان رجوع جاهل به عالم باشد.

ما در باب قضا چه دلیل عقلی‌ای داریم که اگر دو نفر با هم اختلاف پیدا کردند رفتند پیش قاضی، قول قاضی برای اینها حجیت داشته باشد؟ وقتی می‌گوییم قضا یعنی نفوذ الحکم من القاضي، اگر خداوند قضاوت قاضی را نافذ قرار نمی‌داد، عقل این را نمی‌گفت که هر چه قاضی گفت برای ما حجیت دارد. بله! عقل می‌گوید که بالاخره وقتی انسان دعوا کرد مترافعین، متخاصمین، اگر یکی را حکم قرار دادند توافق کردند حرف او را بپذیرند، اما اینکه این حرف برای آنها حجت شرعی داشته باشد و نفوذ داشته باشد، عقل چنین چیزی را نمی‌فهمد.

پس اولین جهت این است که در باب فتوا و تقلید، دلیل عقلی داریم، اما در باب قضا نداریم.

دوم اینکه صاحب جواهر فرموده است که فتوا از مصادیق عدل و قسط است، جمیع آیات و ادله‌ای که دلالت دارد بر امر به معروف و أخذ بما أنزل الله، آیات قیام به عدل، این سه محور، اینها هم دلیل برای حجیت فتواست.

دقت کنید؛ در بحث از ادله‌ی تقلید - که ما هم مفصل بحثش را مطرح کردیم - هیچ کسی این سه عنوان را مطرح نکرده است و آنجا باید بالاخره مطرح شود. آن وقت در آخر بعد از اینکه کلام شهید را رد کرده فرموده: شرایط فتوا با شرایط قضا فرق دارد؛ کما لا يخفى علي من لاحظ كتب أصحابنا في الاصول و الفروع.

نکته‌ی جالب‌تر و دقیق‌تر این است که دنبال این فرموده است: «بل مما ذكرنا يظهر أن قبول الفتوى بعد اندراجها في الحق و العدل و القسط و نحو ذلك لا يحتاج إلى إذن من الامام (عليه السلام) بل الكتاب و السنة بل و العقل متطابقة على وجوب الأخذ بها، و حينئذ فلدليل التقليد غير دليل القضاء»؛ که این راه‌کار شاه‌بیت فرق بین فتوا و باب قضا است.

برای حجیت فتوا ما نیاز به اذن امام (ع) نداریم، فتوا از مصادیق أخذ بما أنزل الله است، از مصادیق قیام به عدل است، ما به اذن امام (ع) نیاز نداریم، اما در باب قضا همه گفته‌اند که قضا و قاضی باید به اذن امام معصوم (ع) باشد (حالا این اذن را یا از راه نیابت عامه درست می‌کنند یا راه‌های دیگر).

آن وقت همین بحث، مؤید این نظر می‌شود، ما عرض کردیم قضا یک منصب است، لذا در باب قضا می‌گوییم قاضی ولایت بر حکم دارد. منصب آن است که نیازی به نصب و اذن دارد. بالاخره یک کسی باید این را در این منصب قرار داده باشد. اما فتوا که عنوان منصب را ندارد.

تا الان بر اساس این صحبت می‌کردیم که مفتی مثل راوی است، همانطوری که راوی عنوان منصب را ندارد، مفتی هم عنوان منصب را ندارد. این هم یک دلیل خیلی محکم برای این که فتوا و افتاء نیازی به اذن اصلاً ندارد، یعنی اگر کسی بخواهد فتوا بدهد، هیچ نیازی به این ندارد که بگوییم تو باید از طرف کسی مأذون باشی، یعنی حتی از طرف امام معصوم (ع) نیازی ندارد.

ممکن است بفرمایید آن روایاتی که در زمان معصومین، ائمه (ع) به اصحابشان مثل یونس بن عبدالرحمان یا دیگران می‌فرمودند بنشین در مجلس و أفت للناس، و این خلاف این کلام است.

عرض می‌کنیم این امر به این نبوده که ما به تو اجازه می‌دهیم که فتوا بدهی! بلکه این صلاحیت را داشته و امام هم ارشاد می‌کرده به اینکه تو بنشین در مسجد و حال آنکه قدرت داری بر اینکه احکام را بیان کنی و فتوا دهی.

نکته دقیقی است که صاحب جواهر به آن توجه فرموده و مؤید عرایض ماست که مکرر گفتیم که مفتی بودن عنوان منصب را ندارد و این است که نیازی به اذن از امام (ع) ندارد، فرموده‌اند: «لا يحتاج إلى إذن من الامام (عليه السلام) بل الكتاب و السنة بل

و العقل متطابقة على وجوب الأخذ بها، و حينئذ فدلّل التقليد غير دليل القضاء؛ يعني قبول فتوا و خود فتوا دادن به اذن امام نیاز ندارد، و آن را بر وجوب اخذ تطابق داده‌اند. البته تعبیر صاحب جواهر در قبول فتواست ولی اصل فتوا دادن هم همینطور است.

عرض می‌کنیم کسی با جمیع شرایط، روی احادیث صحیح‌ه‌ی اهل بیت (ع) می‌خواهد فتوا بدهد، تمام اینها را هم وارد شده است، آیا این نیاز به اذن دارد؟ خیر. اما در قضاوت نیاز به اذن دارد.

مؤید فرمایش مرحوم صاحب جواهر این است که در هیچ روایتی نداریم که «فانی قد جعلته علیکم مفتیاً»، اما داریم «إني جعلته علیکم قاضياً» یا «حاکماً». اذن در اینجا یعنی امام (ع) این مقام و این منصب را که منصب إفتاء است برای مفتی جعل کند. منصب إفتاء جعلی نیست. کسی می‌رود درس می‌خواند شرایط و قدرت فتوا دادن پیدا می‌کند. حالا به اندازه‌ای رسید که قدرت برای فتوا دادن پیدا می‌کند، آیا باز امام معصوم باید به او اذن بدهد؟ مثلاً در زمان معصوم (ع) صد نفر از اصحاب امام به قدرت اجتهاد رسیده‌اند، امام به یکی از آنها فرمود بنشین در مسجد و فتوا بده، دیگران هم نیاز به اذن داشتند؟ خیر، دیگران هم می‌رفتند در شهرهای دیگر فتوا هم می‌دادند.

ادله‌ای که ما در باب تقلید آوردیم، این ادله می‌گوید که تقلید در شرع اسلام مشروع است، یعنی تقلید (رجوع جاهل به کسی که واجد شرایط إفتاء است) درست است. در باب قضاوت اگر امام (ع) این «قد جعلته علیکم حاکماً و قاضياً» را نفرموده بود و شرایط قاضی بودن را هم داشتیم نمی‌توانستیم قضاوت کنیم. به چه ملاک شرعی بگوییم کلام من بر این دو نفر حجیت و نفوذ دارد؟ برای تأثیر و نفوذ اذن امام (ع) را لازم دارد.

اما حالا کسی به مقام افتاء رسیده، بگوییم اگر هم بخواهی إفتاء کنی و مردم قبول کنند، نیاز به اذن امام (ع) دارد. اصلاً چه بسا طبق این استدلالی که صاحب جواهر کرده، ما بحث تقلید را حتی بتوانیم در ادله‌ی تبلیغ ببریم! بالاخره فتوا دادن یکی از مصادیق تبلیغ دین است - البته اگر با قصد قربت باشد که همه‌جا این شرطیت دارد - و تبلیغ ملازمه دارد با اینکه مخاطب هم تبعیت کند. اصلاً هر چه انسان در فقه جلو می‌رود، می‌بیند بعداً یک نکات و ادله‌ای مربوط به بعضی از مباحث گذشته است که باید به آنجا اضافه کند.

من این را عرض کرده‌ام و الان هم می‌گویم که در این بحث‌ها، مثلاً بحث ما راجع به مسئله زن که مطرح کردیم، و این بحثش تا این حد تمام شده است، اما اگر از ما بپرسید نظر نهائی شما چیست؟ می‌گوییم فعلاً نمی‌توانیم بگوییم. بنابراین باید انسان بیشتر کار کند، بیشتر ادله و مدارک را ببیند. فعلاً به عنوان بحث اینها را مطرح می‌کنیم.

ما می‌خواستیم با این بیاناتی که گفته شد این را عرض کنیم، اگر کسی گفت در باب قضا، ولد الزنا بودن مانعیت دارد، نمی‌توانیم بگوییم پس در باب فتوا هم همینطور است. الآن از صاحب جواهر هم در اینجا عرض کردیم که بین اینها هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد و ادله‌ی تقلید و فتوا، با ادله‌ی قضا از یکدیگر جدا هستند.

اشترای طهارت مولد یا مانعیت ولد الزنا بودن؟

نکته‌ی سوم این است که آیا طهارت المولد شرط است یا ولد الزنا بودن مانع است؟

در خود باب قضا، کثیری از فقها تعبیر دوم را آورده‌اند و گفته‌اند «و أن لا یكون من ولد الزنا». خود صاحب جواهر وقتی تعبیر را اینطور می‌آورد، در یک عبارتی می‌فرماید مقصود این است که علم به اینکه این ولد الزنا هست نداشته باشیم.

حالا اگر شک کردیم که آیا شخصی ولد الزنا هست یا نه؟ آیا می‌تواند قاضی باشد یا نه؟ بله.

اگر ما طهارت المولد را شرط دانستیم، هر شرطی باید احراز شود، اگر در امام جماعت گفتیم طهارت المولد بودن شرط است، باید بگوییم: باید پدر و مادر و اجدادش را بشناسیم و احراز کنیم که این طهارت المولد دارد، بعد برویم پشت سرش نماز بخوانیم. اما اگر گفتیم طهارت المولد بودن شرط نیست، ولد زنا بودن مانع است، اگر شخصی می‌خواهد امامت جماعت کند یا می‌خواهد قاضی شود، ما شک می‌کنیم که آیا این ولد الزنا هست یا نه؟ در مانع، اصل عدم را جاری می‌کنیم، اصل؛ عدم آن است. ظاهر این است که در همه جا آنچه که مقصود است این است که ولد الزنا مانعیت دارد و آنچه که مانعیت دارد معلوم بودنش است. یعنی اگر انسان علم پیدا کند به اینکه «هذا الشخص متولد من الزنا»، اما آنجایی که انسان شک داشته باشد؛ نه.

آن وقت اینجا در کنار این مسأله یک اصلی در بعضی از کلمات اشاره شده و رد شده به نام أصالة طهارة المولد، یعنی اگر کسی پدر و مادرش معین است، شک می‌کنیم که آیا این از زنا هست یا نه؟ اصل اولی و عقلایی (بنای عقلا هم بر همین است) که این مولدش طهارت دارد و عنوان طهارت المولد را دارد. که اگر ما این اصل عقلایی را درست کردیم، آن وقت اگر گفتیم طهارت المولد به عنوان شرط است، اینجا با همین اصل عقلایی می‌توانیم احراز کنیم.

نکته‌ی بعدی این است که همانطور که قیاس ما نحن فیه به بحث قضا درست نیست، قیاس ما نحن فیه به بحث شهادت هم درست نیست.

فقهاء همه قبول دارند که در باب شهادت، ولد الزنا نمی‌تواند شاهد باشد. بگوییم در باب تقلید هم همینطور است.

این یک نقض خیلی روشن دارد و آن نقضش این است که در باب شاهد گفته‌اند شاهد، خودش نباید محدود (یعنی حد خورده) باشد. اگر باب تقلید و فتوا را هم بخواهیم به باب شهادت قیاس کنیم، پس چرا این شرط را در اینجا مطرح نکردید؟ بگویید «یشترط فی المفتی أن لا یكون محدوداً»، قیاسش قیاس درستی نیست.

نکته‌ای اجتهادی

اما یک نکته‌ی اجتهادی که ما می‌خواهیم عرض کنیم؛ مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب گاهی ادله را یکی یکی ذکر می‌کند و رد می‌کند، اما بعد می‌فرمایند انصاف این است که اگر همه‌ی اینها را روی هم بریزیم، از مجموع آنها برای انسان یک ظن قوی حاصل می‌شود که اصطلاحاً شاید به آن بگوییم «تراکم ظنون». ما نمی‌توانیم باب فتوا را به امامت جماعت قیاس کنیم. گفتیم که امامت جماعت در باب نماز است، و نماز یک امر تبعیدی است، فتوا که امر تبعیدی نیست. نمی‌توانیم اینها را با قضاوت قیاس کنیم. گفتیم ادله‌ی تقلید با ادله‌ی قضا فرق دارد، نمی‌توانیم به شهادت قیاس کنیم.

اما این سه مورد در فقه ماست و روایات زیادی در مذمت ولد الزنا و اجتناب ولد الزنا داریم.

مثلاً یک روایت در بحار، جلد 75، صفحه 15 هست که از پنج گروه باید اجتناب شود، یکی از آنها ولد الزنا است.

یک روایت باز در بحار، جلد 5، صفحه 285 از امام صادق (ع) است که حضرت فرمود «لَوْ كَانَ أَحَدٌ مِنْ وَلَدِ الزَّانَا نَجَا، نَجَا سَائِحُ بَنِي إِسْرَائِيلَ. قِيلَ لَهُ وَ مَا كَانَ سَائِحُ بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ قَالَ كَانَ عَابِدًا فَقِيلَ لَهُ إِنَّ وَلَدَ الزَّانَا لَا يَطِيبُ أَبَدًا وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ عَمَلًا فَخَرَجَ يُسَبِّحُ بَيْنَ الْجِبَالِ وَ يَقُولُ مَا ذَنْبِي؟»؛ اگر ولد الزنا می‌خواست نجات پیدا کند، سائح بنی اسرائیل نجات پیدا می‌کرد. او یک کسی از عباد بنی اسرائیل بوده است، که وقتی شنید ولد الزنا هرگز رستگار نخواهد شد، و خدا هیچ عمل او را قبول نمی‌کند، سر

به بیابان گذاشت و می‌گفت خدایا گناه من چیست؟ یعنی از باب اینکه نا امید شد از اینکه رستگار شود.

البته این روایات، روایات معارضه هم دارد. باز در همان جلد 5، صفحه 287 امام صادق(ع) فرموده است «إِنَّ وَلَدَ الزَّانَا يُسْتَعْمَلُ إِنْ عَمِلَ خَيْرًا جُزِيَ بِهِ وَإِنْ عَمِلَ شَرًّا جُزِيَ بِهِ»؛ ولد الزنا مثل دیگران کارها را انجام می‌دهد، اگر خیر بود جزای خیر به او می‌دهند و اگر شر بود جزای شر.

ما مجموع اینها را که با هم ببینیم، یعنی اینکه در برخی از موارد در فقه ما شارع نسبت به ولد الزنا، مردم را از ارتباط با او دور کرده، بالاخره باب امامت جماعت این است که یک کسی جلو بایستد، شهادت این است که حضور پیدا کند و شهادت بدهد و این شهادت در مورد مسلمین مطرح شود، باب قضاوت هم همینطور؛ و ضمیمه کنیم به این سه مورد، این روایاتی که در مورد مذمت و حتی لزوم اجتناب از ولد الزنا وارد شده است، از مجموع همه‌ی اینها برای انسان ظن قوی و اطمینان حاصل می‌شود به اینکه آن کسی که می‌خواهد ما آنزل الله را بیان کند، باید طهارت مولد داشته باشد. اگر شاهد که می‌خواهد بگوید من دیدم این دزدی کرد - گرچه باب شهادت، با باب فتوا قابل قیاس نیست اما - همین مقدار هم حرفش قابل قبول نباشد، اما کسی که می‌خواهد ما آنزل الله را برای مردم بیان کند، اینجا باید بگوییم او حتماً ولد الزنا نباشد.

جمع بندی و نظر استاد

پس ما در این شرط طهارت المولد یا مانعیت ولد الزنا از مجموع اینها یک ظن قوی بر اعتبار چنین شرطی پیدا می‌کنیم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين